

تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۵، شماره ۵۵، بهار ۱۴۰۲، صص ۷۳-۹۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۷/۲۱، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۹/۱۸

(مقاله پژوهشی)

DOI: [10.30495/dk.2023.700079](https://doi.org/10.30495/dk.2023.700079)

بررسی مسئله «خود» و «دیگری» در آثار میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله

فاطمه کواشی^۱، دکتر احمد خاتمی^۲، دکتر فرهاد طهماسبی^۳

چکیده

جامعه ایران در عصر قاجار و آستانه مشروطه جامعه‌ای استبدادزده و مستضعف بود و مواجهه با «غرب/دیگری» متمدن و مقتدر، عمق عقب‌ماندگی‌ها و نابسامانی‌های این مملکت را نمایاند و «خود» ناآگاه و بی‌دانش ایرانیان را در برابر چشمان بهت‌زده آنان قرار داد. میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، منورالفکر دوران پیشامشروطیت، با آثار و رساله‌هایش در تهییج و چرخش افکار مردم به سوی «دیگری» و گریز از خویش‌نشان سهم بزرگی داشت. او کوشید تا با زمینه‌سازی برای تغییر گفتمان قاجار و استقرار گفتمان دموکراسی، جامعه در حال احتضار ایران را احیا کند. پرسش اصلی این مقاله چگونگی بازتاب «خود» و «دیگری» در مکتوبات ملکم و تأثیر رویکرد او در شکل‌گیری هویت ایرانی متجدد است. پژوهش حاضر نشان می‌دهد ملکم با اتخاذ سازوکارهایی سیاسی، ضمن افشاگری اوضاع داخلی کشور و نقد صریح شرایط موجود، همچنین تلاش برای به حاشیه راندن و حذف گفتمان دیرین سلطنت‌طلبی در ایران، به برجسته‌سازی گفتمان اروپایی و تقدیم جایگاه «دیگری» ارتقادهنده و توسعه‌بخش به غرب و فرهنگ و مظاهر تمدن غربی می‌پردازد و مساعی قلم وی مصروف استقرار گفتمان آزادی‌خواه قانون‌مدار از طریق حذف «خود» و پذیرش «غیر» است. در این تحقیق، مسئله «خود» و «دیگری» از منظر ملکم، با بررسی مجموعه آثار وی و کاربست روش توصیفی - تحلیلی بررسی می‌شوند. **کلیدواژه‌ها:** قرن نوزدهم، عصر قاجار، ملکم، خود، دیگری.

^۱ دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

f.kavashi2020@gmail.com

^۲ استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران. (نویسنده مسؤل)

a_khatami@sbu.ac.ir

^۳ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد اسلامشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، اسلامشهر، ایران.

farhad.tahmasbi@yahoo.com



مقدمه

سپهر سنتی و مذهبی ایران با انقلاب کبیر فرانسه و تحولات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی گسترده و جهان‌شمول آن دچار تکانه و دستخوش تحول شد. مواجهه ایران با تمدن غرب، به‌عنوان مهم‌ترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران پس از مواجهه آن با اسلام، «خود» ایرانی را در برابر «دیگری» اروپایی قرار داد و تأثیر فراگیر این رویارویی موجب تغییرات گسترده‌ای در ساختارها و تشکیلات جامعه و «سبک زندگی» ایرانیان گردید و به‌ویژه «هویت» ایرانیان را با تغییرات بی‌سابقه‌ای مواجه ساخت.

در دوران سلطنت قاجاریان انباشتی از عقب‌ماندگی‌ها، ناتوانی‌ها و نابسامانی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ایران را احاطه کرده بود و مواجهه با غرب مدرن و متمدن نقطه عطفی در بیداری ایرانیان و دست یافتن به خودآگاهی و چرخش نگاه‌ها به سوی «دیگری» به‌شمار می‌آمد. در آن اوضاع، فهم جدیدی از «خود»، «دیگری» و رابطه تاریخی این دو شکل گرفت و تجددگرایی و ستاندن تمدن فرنگی رو به فزونی نهاد. برخورد با غرب در دوران قاجاریه سرآغاز خروج ایرانیان از قیود سنت‌ها بود. بنابراین، آنان به‌مصدق ساکنان غارنشین در تمثیل غار افلاطون، در نهایت تحیر با نمودهای سایه‌واری از جهانی مملو از ایده‌های حقیقی روبه‌رو شدند و ناگزیر، به عبور از «خود» و ایجاد تغییر و نوسازی در هویت بر مبنای اصول و مظاهر زندگی «دیگری» تن دردادند. در واقع، تمدن، تکنولوژی و توسعه‌یافتگی روبه‌تزايد جهان غرب؛ آشفته‌گی، تلاطم و بی‌ثباتی اوضاع داخلی کشور و نظام زیستی ایرانیان و تهی بودن جامعه ایران از بسترهای فکری، فرهنگی و دانشی لازم سه عامل مهم و مؤثر در ایجاد پرسش از «خود»، «هویت» و حقوق اجتماعی در عصر قاجار بود. توجه به «دیگری» و اصول تمدن و مظاهر پیشرفت غربی در فضای استبدادی، نابسامان، بی‌قانون و ظالمانه حکومت قاجارها راهی بود که مردم ایران فراروی خویش یافتند و برای کاهش تخریب و صدمات به آن پناه آوردند.

تحصیل‌کرده‌های اروپایی نیز، در تماس با جهان غرب و پس از مشاهده مزایای تمدن غربی و ظرفیت، توان و پویایی غیرقابل‌انکار دنیای مدرن غربی به قیاس جامعه ایران با تحولات جهان و کوشش در مسیر اصلاحات و توسعه ایران پرداختند. از طریق نوشته‌ها و مکتوبات قشر اصلاح‌طلب ترقی‌خواه آن عصر، غرب به‌عنوان یک «دیگری» دور و ناپیدا و ناشناخته از «حاشیه» طلوع کرد و در «مرکز» سپهر نظام سنتی - مذهبی ایران استقرار یافت.

نقش «دیگری» و نحوه برخورد با او در تعیین هویت افراد یک جامعه اثرگذار است. «دیگری»، به ویژه در قرن حاضر، به دلیل فزونی یافتن تنش‌های بسیار میان جوامع و فرهنگ‌ها به مسئله‌ای کانونی و درخور تأمل و اندیشیدن تبدیل شده است. میرزا ملکم‌خان ملقب به ناظم‌الدوله، یکی از نخستین سیاست‌مداران نوجو در ایران، با اتخاذ همزمان دو شیوه «به‌حاشیه راندن» و «برجسته‌سازی»، به‌مثابه سازوکارهایی سیاسی، ضمن افشاگری اوضاع داخلی کشور و نقد صریح شرایط موجود و تلاش برای به‌حاشیه کشاندن و حذف گفتمان دیرین سلطنت‌طلبی، از طریق آثار و مکتوبات خویش به غرب مرجعیت بخشید و «دیگری» را به‌مثابه عامل ارتقادهنده و توسعه‌بخش در کانون توجه ایرانیان نشانده. از منظر ملکم، «خود» ایرانی دارای هویتی درهم‌شکننده، ظلم‌پذیر و گرفتار حرمان بود و برای برون‌رفت از این تنگناها می‌بایست به «دیگری» مقتدر و صاحب دانش و مجهز به ابزار پیشرفت تمسک می‌جست و فرادستی، مرجعیت و گفتمان آن را به‌تمامی می‌پذیرفت. تصویری که ملکم از «خود» در آثارش بازنمایاند، زمینه‌ساز بیداری مردم و جنبش و انقلاب در افکار، نگرش‌ها و هویت افراد بود و تعریف و توصیف ملکم از «دیگری»، غرب را کانون توجه و تقلید ایرانیان قرار داد. در این مقاله، با خوانش و بررسی رساله‌ها و مکتوبات ملکم، به تعریفی که او از «خود» و «دیگری» ارائه می‌دهد، همچنین شیوه وی در جابه‌جایی دو گفتمان سنتی و مدرن در ایران، به مدد قلم و نوشتار او پرداخته می‌شود.

پیشینه تحقیق

در زمینه پرداختن به مسئله «خود» و «دیگری» در آثار مکتوب دوران قاجار و مشروطیت می‌توان به مقاله «بازنمایی خودی/ دیگری در گزارش‌های تاریخی روزگار قاجار» از محسن خلیلی اشاره داشت. خلیلی در این مقاله با واکاوی هشت اثر تاریخ‌نویسانه دوران قاجار درصدد واکاوی و بازنمایی مؤلفه‌های خودی/ دیگری در گزارش‌های تاریخی آن روزگار برآمده است. از نظر وی باورمندی تاریخ‌نویسان و تاریخ‌نگاران سبب می‌شود تا روایت خاص تاریخی خود را به آن باورها مسبوق و مصبوغ کنند. خلیلی در تعریف هویت به معنای استناد به «خود» و «دیگری»، همانندی‌هایی را در مکتوبات عصر قاجار می‌یابد. او انواعی از «دیگری» چون دیگری مذهبی، دیگری سیاسی، دیگری فرامرزی و دیگری مفهومی در معنای تمدن و فرآورده‌های جدید تمدنی را برمی‌شمارد و متون تاریخی و گزارش‌گرانه رویدادهای عصر قاجار

را واجد انواع گوناگونی از هویت‌ها می‌داند. «برساختگی شرق، روایت خلق دیگری از رهگذر بازنمایی» به قلم محسن عباس‌زاده عنوان مقاله‌ای دیگر است که فارغ از دوره‌ای خاص، نگاهی کلی دارد. در این نوشتار، ضمن پرداختن به نحوه بازنمایی شرق و ردیابی تداوم آن در برخی تصویرسازی‌های رسانه‌ای معاصر، درباره این مسئله شرح داده شده است که «نقش روشنفکر» در جوامعی که خود، قرن‌ها طعم تلخ خشونت بازنمایی و ابژه - فرودست بودن را چشیده‌اند، این است که فارغ از هرگونه حب و بغض، به ترسیم افق‌های دانش آترناتیوی همت گمارد و فراسوی دوگانه ستیز و ستایش به شناخت فرهنگ‌های دیگر رهنمون گشته و با درک سرشت «مکالمه‌بنیاد» هویت، به معنای واقعی سخن گوید؛ رسالتی که جز از طریق فاصله‌گزینی با «قدرت» و «فرهنگ عامه» امکان‌پذیر نخواهد بود.

روش تحقیق

در این پژوهش از روش تحقیق توصیفی - تحلیلی (کتابخانه‌ای) برای بررسی و تبیین مفهوم «خود» و «دیگری» از منظر ملکم بهره گرفته شده است. از این رو، تمامی آثار قلمی ملکم، اعم از رساله‌ها و روزنامه قانون، مطالعه و تحلیل شد تا تصویری که از ایران و مردمانش به‌مثابه «خودی» و غرب و اروپاییان به‌منزله «دیگری» در آثار این منورالفکر دوره قاجار و پیشامشروطه منعکس شده است، وضوح یابد. تأمل در توصیفات مندرج در نوشته‌های ملکم و استخراج این توصیفات و دسته‌بندی آن‌ها ذیل دو گروه خودی‌ها و دیگری‌ها (ما و آن‌ها) اساس این تحقیق را تشکیل می‌دهد.

مبانی نظری تحقیق

خود (Self)

یافتن زوایای پیدا و ناپیدای «خود» و ارائه تعریفی نسبی از آن دشوار است، زیرا این دال در هر دوره و زمانه‌ای مفهوم و مصداقی متفاوت داشته است. فوکو (Paul-Michel Foucault) (۱۹۲۶) در تبیین مصداق «خود» در تفکر یونان باستان، سخن از شهر و جامعه به میان می‌آورد و معتقد است که انسان یونانی آن روزگار، بیش از آن‌که به «خود» بپردازد، دغدغه نحوه زندگی کردن را داشته است. انسان، پس از دوران نوزایی رنسانس است که در مرکز توجه قرار می‌گیرد و از آن دوران به بعد، «خود» در شرایط اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی گوناگون جوامع دارای طیف گسترده‌ای از مدل‌های متفاوت می‌شود. در واقع، «خود فرآورده فرهنگ بشری

است، نه یک مقوله هستی‌شناختی که بنیان تجربه و ازپی آن دانش را می‌سازد» (ادگار و سچ‌ویک، ۱۳۸۷: ۱۲۶). به‌طور کلی، می‌توان گفت آنچه به «خود» هويت می‌بخشد به اعمال و رفتارهای سازنده‌ای وابسته است که فرد در ارتباطات و تعاملات خود با «دیگری» درپیش می‌گیرد (ر.ک: گیدنز، ۱۳۹۳: ۱۱۲). معنای «من» از خلال «نه - من» تحقق می‌یابد و بدون مفهوم «نه - من»، «غیرخود» یا همان «دیگری»، مفهوم «خود»، مفهومی تهی از معنا و ناآگاه از وجود و حضور خویش در جهان خواهد بود. به تعبیر بوبر (۱۹۶۵-۱۸۷۸)، «انسان از طریق تو به من تبدیل می‌شود.» (بوبر، ۱۳۸۰: ۷۶). برخورد و مواجهه انسان با «خود» نیز رودرویی و مواجهه او با «دیگری» است؛ مواجهه‌ای بی‌مرز و فراگیر (ر.ک: فروم، ۱۳۹۳: ۷۲). بر این اساس، حتی انسان منزوی و گریزان از جمع زمانی که می‌اندیشد و عقیده‌ای را بنیان می‌نهد، باز هم در انزوای اندیشه فلسفی خود تنها نیست (ر.ک: آرنه، ۱۳۹۶: ۳۴۹) و سایه «دیگری» بر ذهن و مخیله وی فروافتاده است. هر انسانی در وجود خویش حامل یک *ego alter*، یعنی خود - دیگری است که همزمان بیگانه از خود و همانند خود است (ر.ک: مورن، ۱۳۸۴: ۹۷) و این دوگانگی در وجود او می‌زید. درحقیقت، «خود» در سایه «دیگری» که الهام‌بخش علایق، رویکرد و باور است، قوام می‌یابد و بالنده و شکوفا می‌شود. نقش «دیگری» در معنابخشی به «خود» تا بدان‌جا است که ژاک دریدا (Jacques Derrida) (۲۰۰۴-۱۹۳۰) نیز اذعان می‌دارد «هیچ خودِ اصلی پیش از مواجهه با دیگری‌های شخصی و فرهنگی به‌عنوان مکمل‌هایی که در ایجاد سوژه شریک‌اند، وجود ندارد» (رشیدیان، ۱۳۹۳: ۳۳۴).

دیگری (Other)

شکل‌گیری شخصیت انسان، به‌مثابه امری اجتماعی تابع «دیگری» است. تصور زندگی در غیاب «دیگری» تصور موهومی است که البته، انسان را به تکاپوی کشف حقیقت وامی‌دارد. به قول رولان بارت (Roland Barthes) (۱۹۸۰-۱۹۱۵)، «دیگری فیگور حقیقت من است» (بارت، ۱۳۹۴: ۴۵). ژان پل سارتر (Jean-Paul Charles Aymard Sartre) (۱۹۸۰-۱۹۰۵)، فیلسوف و منتقد فرانسوی می‌گوید: «من برای این‌که فلان حقیقت را درباره خودم تحصیل کنم، باید از دیگران عبور کنم. دیگری لازمه وجود من است؛ همچنان که برای معرفتی که من از خویشتن دارم، وجود دیگری لازم است. در این شرایط، کشف خویشتن من، درعین حال، موجب کشف وجود دیگری نیز می‌شود» (سارتر، ۱۳۵۸: ۵۵). میخائیل باختین (Mikhail Bakhtin)

(۱۸۹۵-۱۹۷۵)، نیز چون هربرت مید (George Herbert Mead) (۱۸۶۳-۱۹۳۱) که معتقد است «خویشتن از رهگذر مناسباتی که با دیگران دارد، ساخته می‌شود» (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ۲۹۶)؛ با تأکید بر نقش سازنده «دیگری» در شکل‌گیری «خود»، بر این باور است که ما هرگز قادر نخواهیم بود که خود را به صورت یک کل دارای تمامیت ببینیم و برای دست یافتن به مفهومی، حتی موقتی از «خویشتن» به وجود «غیر» نیازمندیم. وجود «غیر» برای «خویشتن» ضروری است (ر.ک: تودوروف، ۱۳۹۶: ۱۴۸). نگاه «دیگری» بالقوه به ما کمک می‌کند تا خود را بازشناسیم و در مناسبات با «دیگری» لحظات دگرگونی و تبدیل اندیشه خویش را بازایمیم (ر.ک: احمدی، ۱۳۹۲: ۱۰۲).

بحث

قرن نوزدهم، سرآغاز تحولات و دگرگونی‌ها در اروپا و جهان

قرن نوزدهم میلادی آبستن تحولاتی معنادار و بی‌سابقه در جهان بود؛ نظام پارلمانی در اکثر کشورهای اروپایی مستقر گردید، علایق ملی رشد کرد و توسعه‌طلبی و رقابت برای بهبود وضع عمومی به صورت هدف اصلی افراد اجتماع درآمد.

از بُعد سیاسی و فرهنگی، «انقلاب کبیر فرانسه» (۱۷۹۹-۱۷۸۹م.) و شورش توده مردم در برابر استبداد و بی‌عدالتی دامنه‌ای از تغییرات اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را ایجاد و بذره‌ای استقلال، آزادی و برابری را در زمین افکار اروپاییان بارور کرد. با ظهور این انقلاب از اعتبار ساختگی شاهان و حاکمان خودکامه کاسته و بر اقتدار قانون و اراده مردم افزوده شد. درحقیقت، انقلاب فرانسه با تغییر نظام سلطنتی به جمهوری، جدایی دین از سیاست و ایجاد حقوق شهروندی تحولی بنیادی در ساختار جامعه فرانسه پدید آورد و دگرگونی‌های ژرفی را در باورها و فرهنگ انسان اروپایی باعث گردید که با شتاب فراوان عالمگیر شد و جوامع و مرزهای دور و نزدیک را دستخوش تحول ساخت. افق عملکرد بورژوازی (Bourgeoisie)^۱ باختر به‌انقیاد درآوردن جهان غیرغربی بود و برای تحقق این هدف حد و مرزی را نمی‌شناخت. از بُعد اقتصادی نیز، «انقلاب صنعتی» با جلال و جبروتی بی‌بدیل جلوه‌گر شد و با ایجاد تغییر و تحول در وضع تولید و مصرف و افزایش فوق‌العاده ثروت اروپا و پیشرفت‌های درخشان به زندگی و رفاه انسان غربی قرن نوزدهم رنگ و بویی تازه بخشید. تغییرات ساختاری در جوامع غربی نه تنها قلمرو مادی زندگی بشر را تسخیر کرد، بلکه سپهر معنوی را نیز میدان تاخت‌وتاز

خود قرار داد. بشر در محاصره تحولات و رویدادهای عظیم فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متفاوتی از ادوار پیشین، به عصر جدید و ناشناخته‌ای موسوم به «عصر مدرن» گام نهاد و به دگرگونی‌ها تن داد.

۷۹

دگرگونی‌های باشکوه غرب که از رشد سرمایه‌داری در اروپا سرچشمه می‌گرفت، شرقیان را مجذوب خود می‌کرد و این جاذبه‌ها برای آنان قابل چشم‌پوشی نبود. مردم مشرق‌زمین چنان در برابر این شوکت و حشمت عنان اندیشه از کف داده بودند که مجموع این مظاهر را بی‌نقص، در اوج کمال و عین صواب و نجات تلقی کردند.

اوضاع ایران مقارن با آغاز تحولات در اروپا

جامعه سنتی ایران در آغاز سده نوزدهم جامعه‌ای «گماینشافت» (Gemeinschaft)^۲ با اندیشه شبانی و اقتصادی معیشتی بود. قانون‌گذاری در آن جامعه جایگاهی نداشت و رأی و خواسته متغیر حاکمان خودکامه قانون را تعیین می‌کرد. ایران تحت حکومت قاجاریان در محاصره انباشتی از عقب‌ماندگی‌ها، ناتوانی‌ها و نابسامانی‌های بی‌شمار قرار داشت و تنش‌های داخلی و ارکان سست و بی‌اعتبار حاکمیت در آستانه ورود تمدن اروپایی به ایران و نفوذ در لایه‌ها و سطوح مختلف، جامعه را به سوی شرایط بحرانی سوق می‌داد. در چنین شرایطی، جامعه ایران نیز، همچون بسیاری از جوامع دیگر، از تأثیر جادوی تحولات اروپا و حرکت شتابنده و سیل‌وار مدرنیته به سوی چیرگی بر جهان مصون نماند. انقلاب فرانسه توانسته بود نقش مؤثری در انتقال تفکرات و اندیشه‌های اصلاح‌گرانه در این کشور ایفا کند؛ به‌ویژه، نزد مردمی که در ساختار اجتماعی ایران آن دوره، رعیت پادشاه و نوکر دولت محسوب می‌شدند و منفعل در حاشیه حوزه عمومی عمر می‌گذراندند.

در آن دوران، اولین رگه‌های تجددگرایی در ایران شکل گرفت و التفات به «غیر» برای ایرانیان فرصت مغتنمی را فراهم آورد تا به احوال خویشتن و اوضاع نابسامان ایران ویران در برابر اروپای مقتدر بیندیشند. معطوف شدن نگاه‌ها به سوی «دیگری» برآیند مقتضیات بیرونی، از جمله توسعه‌یافتگی روبه‌تزايد جهان غرب، تکوین مفهوم آزادی و رشد رفاه عمومی و تأثیر آشکار همه این‌ها در زندگی اروپاییان بود. به‌علاوه، نفوذ اصول، ضوابط و معیارهای فراگیر «دیگری» در بستر افکار ایرانیان از طریق انتقال تجارب تحصیل‌کردگان و سفرکردگان ایرانی به اروپا نیز، این جریان را تقویت می‌کرد. در واقع، برخی روحانیون، روشنفکران و برخی رجال

سیاسی و اقتصادی آن دوران نقش روشنگری و هدایتگری داشتند که ایفای این نقش به پدید آمدن جنبش مشروطه و توجه و تمایل آحاد جامعه به بهره‌مندی از قانون، مجلس، عدالت و آزادی درخور، نیز مقید شدن قدرت شاه و درباریان انجامید؛ خیزشی که بر بسیاری از ارکان جامعه به‌ویژه حوزه فرهنگ، هنر و ادبیات اثر نهاد (جدیدی، ۱۳۸۹: ۷۶).

جامعه آشوب‌زده و متلاطم ایران، برای گذار به جامعه متجدد از روی پل‌های بر روی مغاکی بسیار مخاطره‌آمیز، آرام‌آرام ره می‌گشود و لنگ‌لنگان قدم برمی‌داشت. در بستر چنین شرایطی، پیدایش گفتمان دموکراسی، مظاهر جهان مدرن و شیوه زندگی بر پایه اصول تمدن و تجدد غربی نه تنها «غیر» تلقی نشد، بلکه چونان گوهری قیمتی با استقبال مواجه گردید.

ظهور افکار نو در ایران مقارن با قرن نوزدهم

قشری موسوم به منورالفکرها، پس از تجربه سپهرزیست متمدنانه غربیان و مراجعت به وطن، تلاش برای بیداری مردم از خواب غفلت و آگاهانیدن آن‌ها به مزایای تمدن و تجدد اروپایی را رسالتی سترگ برای خویش قلمداد کردند و کوشیدند تا با تحریک افکار در مسیر تحقق آن گام بردارند. منورالفکرها با درک برخی جنبه‌های معضلات اجتماع زمان خود، درصدد ارائه راه‌حل‌های گوناگون و عملی ساختن آن راه‌حل‌ها برآمدند، اما تلاش آن‌ها، درواقع، بر پیروی بی‌چون‌وچرا از عقاید غرب متمرکز شد.

ستایش تجربه دولت ملی اروپا از سوی نخستین نسل روشنفکران ایران، در مفصل‌بندی گفتمان دموکراسی و ترویج مدرنیزاسیون اثرگذار بود. با کثرت نگرش‌ها و بینش‌های سیاسی و ایدئولوژی‌های نوظهور گفتمان مسلط دستخوش تغییر شد؛ زیرا از یک‌سو، مدرنیته بر جهان سایه می‌گسترانید و بر اذهان سیطره می‌یافت و از سوی دیگر، منادیان آزادی و پرچم‌داران قانون در ایران، همسو با موج مدنیت و مدرنیته برای به‌حاشیه راندن سنت و ورود فرهنگ غربی، به‌عنوان راه تعالی و ترقی کمر همت بسته بودند.

گفتمان موجود تا پیش از ورود منورالفکرها به وادی سیاست و فرهنگ و قلم‌فرسایی آنان در این عرصه، گفتمانی سنتی با چهارچوبی مشخص و بسته بود؛ گفتمانی با ارتباط یک‌سویه و قلدرمآبانه ارباب و رعیتی؛ محصول حاکمیت استبدادی صاحبان قدرت بر مردمی مطیع، بی‌خبر و ناآگاه به حقوق خویش. فعالیت‌های اصلاح‌طلبان دگراندیش فضا را برای فاصله گرفتن از گفتمان پیشینه دار مذکور در ایران فراهم آورد و آثار آنان به نوعی مانیفست روشنفکری را در

ایران پی ریخت.

میرزا ملکم خان ناظم الدوله (۱۲۴۹ - ۱۳۲۶ ق. / ۱۸۳۳-۱۹۰۸ م.)

میرزا ملکم خان منورالفکر پیشگام عصر قاجار که ناظم‌الاسلام کرمانی از او به‌عنوان ادیب کامل و اریب فاضل و جامع محاسن بیان و معانی و بیت‌العتیق دانش و بینش را بانی یاد می‌کند (ر.ک: کرمانی، ۱۳۵۷: ۱۴۹)، از چهره‌های روشنفکر سکولار آن عصر و از جمله نظریه‌پردازان مطرح میدان سیاست در روزگار پادشاهی ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و صدر مشروطیت است (ر.ک: اصیل، ۱۳۷۶: ۱۲). رویکرد او تأثیرات قابل‌توجهی بر افکار و مواضع سیاسی و اجتماعی اқشار مختلف جامعه ایران، اعم از نواندیشان و نوگرایان و دموکراسی‌خواهان و مشروطه‌طلبان برجای نهاد. ملکم در طول حیات سیاسی خویش خواهان استقرار حکومت بر مبنای قانون‌مداری بود (ر.ک: آجدانی، ۱۳۹۶: ۵۲). او از طریق آثار مکتوب متعددش توانست مقوله «خودسنت» را به‌چالش بکشاند و به‌عنوان راوی مدرنیته، پذیرش برتری ایده‌های «دیگری-اروپا» را رواج دهد. نام وی در کنار اصلاح‌طلبان نوآوری چون شاهزاده عباس‌میرزا، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، سپهسالار و امین‌الدوله، به‌عنوان شخصیت جویای توسعه و ترقی ایران در دوران پیشامشروطه شناخته می‌شود. افکار و مواضع سیاسی ملکم برای بسیاری از مشروطه‌طلبان ترسیم‌گر مسیری نو بود؛ افکاری که از تلفیق اندیشه‌های دو شخصیت آزادی‌خواه معاصرش، میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تبریزی نظام یافت. ملکم با تلاش در راستای رفع کاستی‌های روش‌شناسی آثار آن دو روشنفکر نوگرا و به‌کارگیری اسلوب و روش‌های متناسب برای اثرگذاری مطلوب بر خواص و عوام در ایجاد تغییرات ساختاری توانست توفیق بیشتری در این حوزه به‌دست آورد (ر.ک: جمالزاده و منتظری، ۱۳۹۰: ۱۶۴). برای ملکم شرایط شناخت مکاتب غربی به‌واسطه سفر به اروپا و تحصیل در آن فضا از همان دوران نوجوانی مهیا بود. او با دستگاه فکری متفکران برجسته‌ای نظیر منتسکیو (Montesquieu)، روسو (Jean-Jacques Rousseau) و ولتر (Voltaire) آشنا شد و تحت‌تأثیر این مکاتب بزرگ فکری رویکردی نقادانه به جامعه ایران پیدا کرد. تلاش‌های ملکم عرصه‌ای برای پذیرش گزاره‌های متأثر از اندیشه و تکنولوژی تمدن غرب به‌وجود آورد. تسلیم بی‌چون‌وچرا در برابر تمدن اروپایی را می‌توان جان‌مایه فلسفه سیاسی ملکم دانست (ر.ک: میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۱۴۰). او در اخذ تمدن فرنگی بدون دخل و تصرف فرهنگ و سنت

ایرانی پیشرو بود و در پذیرش مطلق سبک زندگی و حکومت‌داری غربیان اصرار می‌ورزید (ر.ک: آدمیت، ۱۳۴۰: ۱۱۳) و در عین حال که به شهرت و آوازه می‌اندیشید، به «خیرخواهی و اصلاح‌طلبی و ترقی‌خواهی و ایجاد زمینه برای تحول وضع سیاسی و اجتماعی ایران و استقرار حکومت و عدل و قانون و اجرای اصول تمدن جدید» (ملکم، بی تا (ب): ص لط) نیز، در مجموع اقداماتش توجهی وافر داشت.

ملکم با آثارش، در قالب رساله‌ها و روزنامه قانون، دیدگاه‌های خود را بیان می‌کرد و با انتشار آن‌ها بذره‌های انقلاب مشروطه را می‌گسترانید (ر.ک: غفاری و رادمرد، ۱۳۹۳: ۶۸) و بنیان تحولی بزرگ در خودفهمی ایرانیان را پی می‌ریخت. او دریافته بود که «کشتی دولت بدون طرح، بدون نقشه، بدون تعیین مقصود در دریای پولتیک غرب حیران و سرگردان است» (ملکم، بی تا (الف): ۱۲۵). از این رو، به امید نجات آن «کشتی واژگون‌بخت» از «ورطه‌های هایل» قلم را به خدمت گرفت و اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه خویش را در نوشته‌هایش بازتاب داد. به‌طور کلی، رساله‌ها، مقالات و مکتوبات ملکم همراه آثار نوجویان دیگر آن عصر، علاوه بر انعکاس افکار و اندیشه‌های جاری زمانه خود، ظرفی برای طراحی گفتمانی جدید و جایگزین کردن آن با گفتمان حاکم محسوب می‌شدند؛ گفتمان جدیدی که از بدو ظهور بر حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران تأثیر نهاد و مسیر اندیشه و سبک زندگی افراد را تغییر داد (ر.ک: ابادری و بهیان، ۱۳۸۶: ۱۲۷).

استراتژی ملکم در برابر مسئله «خود» و «دیگری»

«دیگری» مسئله‌ای کانونی و شایسته اندیشیدن است که نمی‌توان از تأثیر آن بر شکل‌گیری هویت و ساختار جامعه چشم پوشید. «خود» از رهگذر مناسبات با «غیر» شکل می‌گیرد و هویت افراد در مواجهه با «دیگری» همواره دستخوش تغییر است. به‌طور کلی، «دیگری» معیاری است تا «خود» به درک و فهم خویش نائل شده و هویت خویش را در جریانی مقایسه‌ای بازتعریف کند. «دیگری» را می‌توان سازه‌ای فرهنگی دانست که ارزش‌ها و هنجارهای افراد و گروه‌های سازنده خود را باز می‌نمایاند. ایدئولوژی‌ها و تاریخ و فرهنگ حاکم بر جوامع ماهیت دیالکتیک خود - دیگری را، که جریانی مستمر است، تعیین می‌کنند. تحت تأثیر قدرت فرهنگ و ایدئولوژی فرادست یا فرودست‌انگاری «خود» و «دیگری» و نوع و حدود روابط با بیگانگان تعیین می‌گردد و دولت‌ها و مردمان به‌سوی مناسبات صلح‌جویانه یا خصمانه و اشکال

ارتباطی ای همچون «دیگری‌پذیری» یا «دیگری‌گریزی» سوق داده می‌شوند. تعامل «خود» و «دیگری» نیز برساختی اجتماعی است که فرم و محتوای آن در تناسب با وسعت یا تنگ‌نظری اندیشه و به فراخور غنا یا تهی‌بودگی جهان‌زندگی شکل می‌گیرد.

۸۳

دو سازوکار «به‌حاشیه‌راندن» گفتمان رقیب و «برجسته‌سازی» گفتمان خود در استمرار گفتمان حاکم نقش‌سازنده‌ای دارند و این هر دو، در سایه‌گسترده و قدرتمند ایدئولوژی و فرهنگ عمل می‌کنند. در واقع، نیاز مبرم یک گفتمان و متعلقاتش برای تضمین حیات و حفظ استمرار قدرت، تقویت عامل ایدئولوژیکی و تداوم هژمونی پیشین است تا با تکیه بر قدرت آن، گفتمان‌های رقیب مجال ظهور و بروز نیابند. گفتمان رقیب و حضور «دیگری» شرط عملیاتی شدن دو سازوکار فوق‌است.

ملکم، متأثر از جریان‌ات درون و برون‌مرزی، برای نمایاندن و ارائه‌تصویر واضحی از «خود» و سپس، «دیگری» و در مسیر تحقق اندیشه و خواسته‌اش دو استراتژی سیاسی «به‌حاشیه‌راندن» و «برجسته‌سازی» را به‌شیوه‌ای همزمان به‌کار برد. او به بقای حکومت مستبد قاجار و حفظ هویت «خود»: حاکمان زورمدار و بی‌کفایت و مردمان غفلت‌زده و از قافله‌ترقی و تمدن‌جامانده ایران رغبتی نداشت. بنابراین، در مقام چهره‌ای سیاسی به‌جای برجسته‌سازی گفتمان خودکامه سایه‌انداز بر جامعه ایران و به‌حاشیه‌راندن یا طرد گفتمان بیگانه، که آرام‌آرام دامنه نفوذ آن در ایران گسترده‌تر می‌شد، با تغییری استراتژیک به جابه‌جایی این دو سازوکار در برخورد با «خودی» و «غیرخودی» مبادرت ورزید. ملکم، برای تحقق این امر می‌بایست در ابتدا، تصویری از «خود» موجود را به ایرانیان خفته می‌نمایاند تا از خواب غفلت و بی‌خبری بیدار شوند، قضاوت کنند، آن‌گاه برای ساختن هویتی دیگرگونه و «قابل» اهتمام ورزند. در آثار ملکم، عملکرد او در ارتباط با به‌حاشیه‌راندن گفتمان قاجار به‌عنوان گفتمانی ناکارآمد به‌وضوح قابل‌بررسی است. برتری دادن به گفتمان «دیگری‌غربی» به‌مثابه گفتمانی کارگشا و میدان‌دادن به «غیر»، برای نفوذ بیشتر بیگانه بر سپهرزیست ایرانیان آن عصر نیز، از وجوه آشکار منعکس در آثار وی است. ملکم با آتارش پرسش از «خود» را به شکل منتقدانه‌ای پیش می‌کشید و با پاسخ به پرسش‌های طرح‌شده اذهان عمومی را برای پشت سر نهادن گفتمان سنتی حاکم و روی‌گردانی و تهی‌شدن از «خود» و درعوض، روی آوردن به پذیرش تمام‌قد گفتمانی نوظهور آماده می‌کرد. قیاس مستمر و معنادار احوال مشرق‌زمینیان با اروپاییان از وجوه مختلف و پیش

چشم آوردن نقاط ضعف و کاستی‌های «خود»، به موازاتِ اهتمام در برجسته‌سازی ابعاد توسعه‌یافتگی و پیشرفت غربیان در برابرِ رکود و عقب‌ماندگی اقوام آسیایی از ویژگی‌های بارز خط فکری ملکم محسوب می‌شود (ر.ک: ملکم، ۱۳۸۱: ۱۵۸). او در گام نخست کوشید تزلزل در ارکان گفتمان خودکامه قاجار را که به زور قدرت و با تهدید و ارعاب از چشم خلائق پنهان بود، نمایان کند و از طریق افشاگری به صدای رسا، ایرانیان خفته و محبوس در لایه‌های هژمونیک سنت و اعتقادات را بیدار و آگاه سازد:

«اوضاع ایران این است که می‌بینید. جمیع دوایر دولت مختل، خزانه خالی، حقوق آدمیت همه در عزا، بنیان استقلال از هر طرف متزلزل. چه بدبختی‌ای است که بر این خاک مستمند مستولی نباشد؟» (ملکم، بی تا (ب): ۱۹۹). «امروز عموم ولایات بیش از هر وقت مغشوش، عساکر همه گرسنه، سفرا و مأمورین دولت همه جا فراری و دولتخواهان غیرتمند راضی به مرگ شده‌اند» (همان: ۱۸۸). «وبا و گرانی و قحطی» بیداد می‌کند (همان: ۱۸۴). «صد و پنجاه هزار رعیت ایران در مهیب‌ترین اسیری می‌نالند» (همان: ۵) و «حقوق جانی و مالی در ایران هیچ بنیان و هیچ ضامنی ندارد» (همان: ۱۳۷). لشگر ما «بی‌معنی‌ترین عساکر روی زمین» (همان: ۹۱) و مملکت ما جایگاه «جمیع ذلت‌ها و خرابی‌ها» است (ر.ک: همان: ۱۰۴). «پیشانی امور، تعدیات دیوان، ویرانی مملکت و فلاکت ملت» عیان است و به‌اوج رسیده و «استعلای ظلم روح بینش را در این ملک خفه کرده است» (ملکم، بی تا (الف): ۲۱۳ و ۲۱۵). «کیست در ایران که روزی بیست دفعه طالب مرگ نباشد!» (ملکم، ۱۳۸۹: ۱۴۹).

این افشاگرهای بی‌مهابا در باب «فقر رعیت و ظلم حکام و شکست عساکر و...» (ملکم، بی تا (ب): ۱۲۲)، خط بطلانی بر بقای حکومت‌داری شاهان قاجار می‌کشید و بر طبل رسوایی زمامداران ایران می‌کوبید. ملکم چرخ حکمرانی دولت ایران را بی‌اندازه معیوب و بی‌نهایت مغشوش ارزیابی کرده بود (ر.ک: ملکم، بی تا (الف): ۵) و اوضاع حاکم بر زمانه و جامعه خویش را از منظر عقلای آن زمان جباری و ستمکاری و بی‌اعتدالی می‌دانست (ر.ک: همان ۵۸). دولت ایران از نظر او بی‌نظم، پریشان و غرق مذلت بود؛ آن اندازه که از شدت نابسامانی و آشفتگی نظیری در کره زمین نداشت (ر.ک: ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره دوم: ۱).

ملکم احیای ایران را در صدر امور می‌نشانَد و با استناد به مدارکی از عهود گذشته این کشور و مختار بودن دارندگان قدرت در انتخاب شیوه حکومتی بر وفق مراد خویش و تأکید بر سپری

شدن آن دوران، الگوی جدیدی از حاکمیت را ارائه می‌دهد که بر مبنای آن، حاکمان، دیگر، چون ایام پیشین در ترتیب امور و اوضاع ملک و مملکت خویش اختیار مطلق نداشتند. او با بیان این مطلب که شرایط حیات دول به حکم استیلای ترقی به کلی زیر و زبر شده است و در دنیای کنونی، دیگر دست دولت‌ها برای هر نوع اقدامی، موافق و دلخواه خویش باز نیست و چون گذشته نمی‌توانند بر برخی مسائل چشم بپوشند یا در اجرای برخی امور کشور سستی و کاهلی روا دارند، منتقدانه به تصمیمات سلیقه‌ای و دور از تدبیر حکام ایران می‌تازد و اصرار حاکمان و وزرا را برای حفظ استقلال عهد سابق نشان جهالت و نوعی کوری خطرناک می‌داند (ر.ک: ملک، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۱). وی حکومت ایران را حکومتی فاقد مهم‌ترین عناصر برای ترقی و کسب ثروت ملی و رضایت مردم، یعنی امنیت و عدالت و آزادی معرفی می‌کند (ر.ک: ملک، ۱۳۸۱: ۱۵۹)؛ حکومتی به‌غایت بی‌کفایت و فرومانده که مردمانش چشم بینایی برای دیدن آن همه معایب آشکار نداشتند:

«کدامیک از خرابی‌های ایران را بگویم: پریشانی لشکر؟ چه احتیاج به بیان دارد! اغتشاش استیفا؟ بیش از این چه خواهد بود؟ گرسنگی نوکر؟ تعدی حکام؟ ذلت رعیت؟ هرج و مرج دستگاه دیوان؟ افتضاح و خطرات خارجه؟ همه این معایب از آفتاب آشکارتر است» (ملک، بی تا (ب): ۶-۷).

ملکم در مقام تحلیل‌گری اجتماعی، اولیای دولت و حاکمان را از عمده دلایل آلام مردم و اعظم موانع ترقی ایران برمی‌شمرد که با بی‌قیدی و عدم قابلیت، از قانون و قانون‌گذاری می‌گریزند تا فرصتی بیشتر برای خودکامگی، اقتدار و تسلط خویش کسب کنند. او مدعی می‌شود که دارندگان قدرت در ایران «مملکتی بی قانون با وضعی مرکب از عادات فرس و یونان و تاتار و عرب و افغان و روم و ترکمان و در مجموع، عالمی هرج و مرجی را پدید آورده‌اند (ر.ک: همان: ۵۸ و ۶۳). وی از منظر اندیشه سیاسی، استبداد و هرج و مرج را دو عنصر تفکیک‌ناپذیر از یکدیگر ذکر می‌کند و رفع هرج و مرج را تنها از طریق توجه به قانون و قانون‌مداری و حذف خودکامگی حکومت امکان‌پذیر می‌داند (ر.ک: خلخالی و پوزش، ۱۳۹۵: ۱۰۵):

«قانون سلطنت منحصر به دلخواه جهال دنی است» (ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره نهم: ۱). «این فغان و ناله عامه ایران و این دریای مذلت که ما همه غرق آن هستیم، هیچ سبب و هیچ منشی ندارد

مگر این‌که ما خلق ایران هنوز معنی و قدرت قانون را نفهمیده‌ایم» (ر.ک: ملک، ۲۵۳۵؛ نمره دوم: ۲).

از نظر ملک، اولیای دولت علیه ایران متشکل از مشتی الواط و جهال نانجیب بودند که به طمع و توهم موجب به هر نوع رذالتی تن داده و هر قسم آزار و اذیتی را به خلق روا می‌داشته‌اند (ر.ک: ملک، بی تا (الف): ۲۱۸). او و هم‌مسلكانش قلم را اسباب رسوایی و نابودی دولتی ساختند که ملکی چون ایران را با آن همه معادن و جنگل‌ها و استعداد خاک و قابلیت خلق و قدمت تاریخ و شرافت مذهب به ذلت کشاندند و خلق ملک ایران را از نعمات طبیعی محروم و از قافله ترقی دنیا دور داشتند (ر.ک: ملک، ۲۵۳۵؛ نمره دوم: ص ۱).

ملک در شرایط پریشان‌احوالی ایران که بر هیچکس پوشیده نبود با تشریح «وضع حالیه» و سنجش جامعه عقب‌مانده ایران با جوامع متمدنی و پیشرفته اروپا غبار از آینه مکدر ادراک زدود و مردم را به تماشای بی‌واسطه واقعیت‌های دردناک و اسف‌بار جامعه خویش و عمق حقارت و محرومیت موجودیت «خود» فراخواند. او ملک ایران را که زمانی مایه فخر عالم بود، مشحون از «قبایح عجیب و مظالم مهیب» می‌دید و آن را «حبس‌خانه فلاکت» می‌نامید (ر.ک: ملک، ۲۵۳۵؛ نمره نهم: ۱).

ملک بدین ترتیب، بر لزوم پرستاب روی‌گردانی از خویشتن مستأصل و درمانده و محروم و درآمدن به کسوت «دیگری» پرطمطراق و با کَر و فرّ تأکید می‌ورزد. دعوت به دیدن با چشمانی باز و دغدغه‌مند همراه آگاهی و کوشش برای کسب آزادی و حقوق شهروندی فراخوان عمومی ملک و هم‌مسلكان وی محسوب می‌شود. رویکرد اتخاذ شده توسط ملک ایرانیان را به جانبی سوق می‌داد که پایانی جز «از خودبیگانگی» (Social alienation) و «بی‌هویتی» یا «هویتی چندپاره» بر آن متصور نبود. او به تأسی از آبخشورهای فکری خویش، انسان را به موازات قبول مقدرات الهی، توکل و اعتقاد به تقدیر آسمانی، در تعیین سرنوشت خود فاعل مختار و در عین حال، مسئول می‌دانست (ر.ک: ملک، ۱۳۸۹: ۱۴۱). از این‌رو، به تغییر فضای ذهنی ایرانیان، به عنوان بسترهای انسانی لازم برای پیشرفت عینی در جامعه و ایجاد باور به فراهم آمدن شرایط اجتماعی ایده‌آل به دست اعضای یک جامعه معتقد بود و توجهی وافر نشان می‌داد. بنابراین، ملک در فعالیت‌های قلمی خود بر مبنای مستندات موجود و از طریق نمایاندن واقعیت‌های جامعه روزگار خویش گفتمان موجود را به حاشیه می‌کشاند و با ارائه تعریفی از

ماهیت «خود» و هویت ایرانی، در پرتو تمهیداتی دیگر، زمینه را برای پذیرش «دیگری» فراهم می‌آورد.

بخش دیگر فعالیت نوشتاری ملکم، در مسیر تحقق هدف و جابه‌جایی گفتمان‌ها جلب اعتماد مردم به کارسازی و گره‌گشایی «دیگری» بود. او بر این جابه‌جایی مصرّ بود و آن را عین عدالت و نتیجه شرایط و تحولات جهانی می‌دانست.

«الان عموم حکما و کل ملل و دول معترف این حقیقت هستند که تمام دنیا مال بنی‌انسان است و مأموریت ایشان این است که آبادی این دنیا را الی غیر نهایی ترقی بدهند. هر گروهی مادامی که آبادی یک ملکی را به اندازه استعداد و طبیعت ترقی می‌دهد مالک بالحق آن ملک است، ولیکن هرگاه یک گروهی یک جزء معتبر دنیا را به یک وجهی تصرف بکند و برخلاف اوامر الهی بخواهد آن ملک را محض جهالت و وحشی‌گری خود خراب و مغشوش نماید و تمام دنیا را از نعمات خداداد آن ملک محروم بگذارد، بدیهی است که موافق احکام هر دین و به حکم اصول آبادی دنیا که حال، مذهب عامه دول شده است، باید آن ملک را از دست آن گروه ناقابل خلاص کرد» (همان: ۱۸۸).

بر مبنای این جریان‌سازی در «ایامی که شداید ظلم و مقتضیات ترقی عالم، شعور و غیرت ملت را به‌جوش آورده بود» (ملکم، ۱۳۸۱: ۳۵۳)، «دیگری - فرنگستان» با جلادتی وصف‌ناشدنی و آن‌همه «معظمت حیرت‌انگیز» و «اختراعات عقلیه» و «چرخ‌های غریب و صنایع عالی» به منزله راه هموار ایجاد تحول در وضع سیاسی و اجتماعی ایران و عامل قادر بر استقرار حکومت عدل و قانون و اجرای آن در این مملکت نمایانده شد تا در جایگاه مرجع نشانده شود.

«انوار فرنگ مثل سیل به ممالک اطراف هجوم دارند. هر قدر که ممر این سیل را زیادتر باز نماییم از فیض ترقی یورپ بیشتر بهره خواهیم برد» (ملکم، بی تا (ب): ۸۵).

ملکم برای تقویت امکان‌جانشینی گفتمان «دیگری» و گذر از این مرحله به دو شیوه وارد عمل شد: ۱. قیاس مستمر و بی‌وقفه ابعاد گوناگون وضع موجود با وضع مطلوب و ۲. بزرگ‌نمایی وضعی آزموده‌نشده و از آن، مدینه فاضله ساختن.

ملکم در نمایاندن عیوب دستگاه حاکم و تلاشی بی‌پروا برای توسعه و ترقی مملکت و احقاق حقوق مردم تحت لوای قانون، از هیچ جد و جهدی دریغ نمی‌کرد، اما به طرق مختلف

می‌کوشید نقش مؤثری در کامیابی گفتمان نو در رقابت با نظام سنتی و اعتقادی حاکم بر ایران ایفا کند. او در حسرت آبادانی مملکت و رفاه نفوس ایرانی، به کرات، ایران سنتی را در تقابل با دنیای غرب، به منزله «ارباب ترقی» قرار می‌دهد و ابعاد و مسائل مختلف جامعه را به وادی نقد اساسی می‌کشاند. ملک غفلت ایرانیان از ترقی دنیا و چشم امید بستن بر سنت را مطرود و نافی بقا عنوان می‌کند (ر.ک: ملک، بی تا (الف): ۴۲). به باور وی، روح ایران در جوش و خروش جهان از حرکت و پویایی بازایستاده بود (ر.ک: همان: ۲۰۹)، زیرا دانش و آگاهی و اشتیاق به فراگیری علوم مختلف نزد ایرانیان اعتباری نداشت. در حالی که، در غرب باب تحقیق مسائل عمده و رجوع به اصحاب علوم همواره گشوده بود، بازار رغبت مردم ایران برای یافتن پاسخ مجهولات و آگاهی از ناشناخته‌ها و نادانسته‌ها هموار کساد بود. از این رهگذر نیز، غریبان که با پیوند دانش و استعداد طبیعی مظهر معجزاتی شگرف در عوالم علوم و صنایع گوناگون می‌شدند، سرآمد و سزاوار بودند و اهل ایران با وجود نهایت استعداد فطری از جمیع ملل روی زمین بیکارتر و بی‌هنرتر (ر.ک: ملک، بی تا (ب): ۷۵). ملک اصل ترقی‌فرنگیان را، و رای آن درجاتی که در صنایع طی کرده‌اند، منوط به «آیین و اصول تمدن» بیان می‌کند. او به صراحت اعلام می‌دارد که راه نجات ایران در گرو بهره‌مندی از «علم و بصیرت» است و شرط اول شیوع علم، یقین و اطمینان عامه مردم به محال بودن ترقی و توسعه، بدون علم. او اولیای دولت را که «در اختراعات دولتی» به عقل خود رجوع کرده و آن را کافی می‌دانند، نکوهش می‌کند و نتیجه را مختوم به شکست و ناکامی می‌داند و می‌گوید: «جمیع آن مطالب علمی را که عقلای سایر ملل به جهت تحصیل آن عمرها صرف می‌کنند ما می‌خواهیم در ایران بدون هیچ زحمت به هوش و ذهن طبیعی خود در آن واحد درک بکنیم» (ملک، ۱۳۸۹: ۱۸۲). از نظر ملک، «علم و رای عقل است»؛ همان نکته‌ای که حکام ایران از آن غفلت کرده و عقل خود را همواره بر علوم فرنگستان ترجیح داده‌اند. عدم درک فرق میان عقل و علم و اعتقاد رؤسا و حاکمان ایران به کافی بودن عقل در برابر علوم کسبی از بدبختی‌های گریبان‌گیر ایران بود که ملک آن را خبطی عظیم برمی‌شمارد. او تحقق عاجل نظم ایران را به التفاوت اولیای دولت بر عظمت این خطا مشروط می‌داند و با اشاره به اجتماع فوق‌تصور علوم بشری در جهان، پیشرفت و ترقی ملل یورپ را حاصل تحقیقات طولانی و بر پایه علوم صحیح ذکر می‌کند. به باور او قدرت فرنگستان مرهون سواد عموم مردم بود. ملک نظم سایه‌گستر بر جمیع امور دول خارجی را نیز

می‌ستاید و ایران را نقطهٔ مقابل آن نظم کلان و فاقد هر نوع سامانی قرار می‌دهد.

«حکمرانی دول فرنگ بر ادارهٔ قانونی است، یعنی تکالیف عمال به حکم قوانین صریح به‌نوعی محدود و معین است که در اجرای حکم دولت به‌هیچ‌طریق نمی‌توانند به‌قدر ذره‌ای دخل و تصرف نمایند. عمال ادارهٔ قانونی درحقیقت، حکم چرخ را دارند. وقتی فنر ساعت می‌گردد باید جمیع چرخ‌های ساعت هم بگردد». برخلاف «بنیان حکمرانی در ایران که بر ادارهٔ اختیاری است، یعنی وقتی که پادشاه یک حکم می‌کند عمال دیوان مختار هستند که حکم پادشاه را به هر قسمی که خود می‌خواهند معجری بدارند». (ملکم، بی تا (ب): ۱۰۶-۱۰۵).

ملکم در مسیر تلاش برای برجسته‌سازی و اعتباربخشی به تمام ابعاد و جوانب عالم فرنگ، حدوث کمپانی‌های غربی را نیز نتیجهٔ بهره‌مندی از تجارب بسیار و از روی حکمت‌های عمیق دول و ملل اروپایی می‌نمایاند و بر نقش قوهٔ عقل بشر، درایت و علوم و اجتهاد عقلای خارجه و نقش علما و مهندسانِ فرنگستان در ادارهٔ آن کمپانی‌ها تأکید می‌ورزد. او، پس از مرجعیت دادن به غرب از این بُعد نیز، واهمهٔ عقلای ایران از ورود به عالم تجارت با کمپانی‌های خارجه و اجتناب آنان از مروده با غرب را نشانهٔ جهالت قلمداد می‌کند. طرح حذف «خود» و ذوب شدن در «دیگری» و چون او شدن در نگاه ملکم محصول همین قیاس‌ها و اندیشه‌ورزی‌های منتقدانهٔ او است.

از نگاه ملکم ترقی‌پذیری خصلت بنی‌آدم و وجه تمایز انسان و حیوان است. او صفت ترقی‌پذیری را لازمهٔ فطرت انسانی و منطبق با قانون طبیعت در هر ملک و طایفه‌ای می‌داند و از این‌که با وجود اثبات این خصلت انسانی، مردم ایران قادر نبوده‌اند گامی مؤثر در جهت رفاه و آزادی و ترقی و خروج از عقب‌ماندگی‌ها و خرابی‌ها بردارند ابراز حیرت و وحشت می‌کند. به‌اعتقاد ملکم، دلیل این تنزل و نتیجهٔ معکوس در کسب آیین ترقی، این است که دولت و جامعهٔ ایران راه و رسم دول خارجی را سرمشق قرار نداده و بی‌التفات از برابر اولیای ترقی که خواهان نظم و آبادانی مملکت ایران بوده‌اند، عبور کرده‌اند. او دول خارجی و ملل متمدن را آبادگرانی عدالت‌پیشه می‌خواند که منظوری جز برچیدن بساط خرابکاران ندارند و خرابکاران حاکمانی مستبد نظیر شاهان قاجارند که امتیازات ممتاز و منابع سرشار کشور به سبب بی‌کفایتی آنان و نبود قانون و امنیت جانی و مالی بی‌ثمر مانده و تباه شده‌اند (ر.ک: ملکم، بی تا (الف): ۲۶-۲۵).

ملکم داعیه تقلید از غرب و غربی‌گرایی و اخذ آن اصولی را در سر داشت که فرنگی‌ها به واسطه علم و تجربه کسب کرده بودند. او راه برون‌رفت ایران از انحطاط و غرق شدن در سیل ترقی دنیا را در تقلید از مظاهر تمدن خلاصه می‌کرد. از نظر وی، مدنیت غربی به عنوان پدیده‌ای پویا، سیری تکاملی در تاریخ داشت و چون روحی تازه در کالبد زمان دمیده شده بود. بنابراین، شرط فرزاندگی، خردمندی، اعتبار، صلابت و رفاه و سعادت ایران و ایرانی پذیرا شدن آیین تمدن اروپایی، از جان و دل، و غربی شدن تمام‌عیار قلمداد می‌شد؛ اصلی که مورد تأیید و تأکید ملکم و همفکرانش بود (ر.ک: دیلمی‌معزی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۲۷). ملکم در عهدی که به‌هیچ‌وجه، شباهتی به عهد سابق نداشت و انتشار علوم و کثرت مراودات و استیلای اجتهاد انسانی تمام کره زمین را خانه مشترک جمیع اجزای بنی‌آدم کرده بود، دولت ایران را نه تنها در جنگ، بلکه در جمیع عوالم زندگی و به‌خصوص در تنظیمات و تدابیر مملکت‌داری محکوم به ترقی و پیشرفت می‌دید، پیشرفتی بر اساس تمدن غربی و شیوه حکومتی و مردم‌داری دول همجوار (ر.ک: ملکم، ۱۳۸۹: ۷۲).

به زعم ملکم، آن گستره آبادی‌های حیرت‌زا، آسایش و رفاه خیره‌کننده عامه مردم، تسخیرات بی‌پایان و دریا‌های ثروت و اعتبار در ممالک خارجه چون آفتاب عیان می‌ساخت که ایرانیان در مسائل حکمرانی نمی‌توانند و نباید از پیش خود اختراعی کنند. یا باید علم و تجربه فرنگستان را سرمشق قرار دهند یا باید از دایره بربری‌گری خود قدمی بیرون نگذارند (ر.ک: ملکم، بی‌تا (ب): ۱۵۰). «ایرانی قادر نیست...» و «فرنگی می‌تواند...»، این ایده نهادینه شده و ایدئولوژیک ذهن منورالفکرهای عصر پیشامشروطه و بعداز آن بود که در جایگزینی فرهنگ و گفتمان «دیگری - تجدد» به جای فرهنگ و گفتمان «خودی - سنت» نقش بسزایی داشت.

ملکم معتقد بود که ایران بدون اخذ اصول مملکت‌داری فرنگ نه تنها مثل فرنگی‌ها لشکر نخواهد داشت، بلکه حتی از داشتن آهنگری قابل نیز محروم خواهد بود (ر.ک: همان: ۹۹). او با تأکید بر سرآمدی اروپا «با هزار دلایل» استدلال می‌کند که برای احیای ایران باید علوم و تدابیر غربیان را اخذ نمود و ادامه می‌دهد که «دنیای حالیه ورای دنیای بیست سال قبل از این است و اگر ما بنیان هستی خود را موافق اصول این عهد تغییر ندهیم، محال و محال است که عن‌قرب غرق دریای تأسف نشویم» (ملکم، ۱۳۸۹: ۴۸). ملکم فراگیری اصول تمدن فرنگ را برای رساندن سطح مملکت به پایه آبادانی ولایات خارجه حیاتی تلقی می‌کرد:

«اگر اولیای دولت علیه حقیقتاً طالب حفظ دولت ایران هستند باید جمیع اصول [فرنگستان] را مثل همه دول منظم و بلاتردید و تأمل قبول نمایند و باید جمیع قوانین و احکام و پولتیک و حرکات و اقوال خود را نقطه به نقطه طبق این اصول قرار بدهند، همه آن اصول را که سرچشمه آبادی دنیا می‌دانیم بدون کم و زیاد در ممالک ایران مجری بدانند و برای رفع عقب‌ماندگی‌ها از روی صدق عقیده قبول و قوانین آن را بدون چون و چرا متابعت نمایند، زیرا نه تنها خارج از این اصول بعد از این در دنیا هیچ سلطنت و هیچ دولت نخواهد بود، بلکه ما امروز به حکم مقدرات الهی ناچار و مجبور هستیم که خواه و ناخواه همه اصول را بدون چون و چرا قبول نماییم و دولت ما، استقلال ما و زندگی ما بسته به اجرای این اصول است. بدون اجرای این اصول خلق و دولت ایران از این دریای فقر و از این طوفان مهلک هرگز خلاصی نخواهد یافت» (ملکم، بی تا (الف): ۳۸-۵۶).

به باور ملکم، برای بنیان دولتی درخور، تأمین استقلال و امنیت، تملک بر خزائن قدرت و بهره‌مندی از حقوق زندگی باید امور مملکت موافق علوم مشروعه مقررۀ دنیا، یعنی آنچه در ممالک یورپ جاری بود، انتظام می‌یافت (ر.ک: ملکم، ۱۳۸۹: ۹۹).

تأکید ملکم بر اخذ همان اصولی بود که برای غرب ترقی و قدرت به بار آورده بود. او عدم اخذ آن اصول را مساوی با صرف نظر کردن از کسب قدرت و ترقی قلمداد می‌کرد (ر.ک: ملکم، بی تا (الف): ۸۹-۹۰)، زیرا دول فرنگستان با به کار بستن تدابیر بزرگ قدرت عساکر، معموری خزاین، آبادی ملک، رفاه خلق و شوکت را از آن خود کرده بودند (ر.ک: همان: ص ۲۲) و از این رو، شایسته تقلید محض بودند.

ملکم نخستین کسی بود که بر اخذ تمدن فرنگ بدون تصرف ایرانی تأکید داشت (ر.ک: سرایی و هاشم‌زهی، ۱۳۸۱: ۹۶). او اختراع تدابیر مملکت‌داری را از سوی «خود - ایرانیان» مردود می‌دانست و بر پذیرش بلااستثنا و اجرای تدابیر «دیگری - دول معظمه» که آن‌ها را از هر جهت نیز، مطابق شریعت اسلام و موافق آرزوی خلق ایران می‌نمایاند، اصرار می‌ورزید. تقلید از اصول حکمرانی غرب از نظر ملکم امری ضروری می‌نمود و او دولت را از هرگونه آمیختن اصول جدید با سنت‌های کهن برحذر می‌داشت (ر.ک: عباپافها، ۱۳۸۵: ۹۲). ملکم عدم پیروی و تقلید تام و تمام از غرب را موجب تباهی قلمداد می‌کرد و برای نیل به مقصود خود عناصری از فرهنگ غربی را اخذ کرده و به ترویج آن عناصر در میان هم‌وطنان خود

می‌پرداخت. «الگوی ملکم برای نوسازی ایران، اروپا بود و بس. او هرچه را ایرانی و شرقی بود مطرود می‌دانست و آنچه را غربی بود محبوب و آرمانی» (اصیل، ۱۳۸۴: ۱۷). اقدامات ملکم و اهتمام او در نقد حکومت قاجار و گفتمان سنتی ایران، بر تحولات جامعه و تحقق انقلاب مشروطه، همچنین، در بیداری مردم و پذیرا شدن گفتمان جدید از سوی آن‌ها تأثیر شایانی داشت.

«به اهل قانون مژده می‌دهم که این روزها خیالات ایران همه‌جا در جوش و خروش است. حرف‌ها می‌زنند و مردانگی‌ها ظاهر می‌سازند که چند سال قبل به عقل محال می‌آمد» (ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره چهاردهم: ۱). «خلاصه سیل خیالات خروش غریب پیدا کرده. اهل ایران کجا قسم خورده بودند که در زیر لگد یک مشت اوباش بی‌رحم تا ابد ذلیل بمانند؟ روح ایران همه‌جا گواهی می‌دهد که بنیاد این دستگاه ظلم عن‌قریب برانداخته و رایت عدل الهی حکماً در این ملک برافراشته خواهد شد» (ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره چهاردهم: ۳).

آثار و شواهد تغییر و تغیر احوال و اذهان مردم، متأثر از نگرش ملکم نسبت به «خود» و «دیگری»، همچنین ایجاد تزلزل در پایه‌های قدرت و فروپاشی گفتمان حاکم یا به عبارتی از هم‌گسیختگی شیرازه هویت دیرین و سنتی «خود ایرانی»، که مطیع بود و مطالبه‌گر نبود، در آثار ملکم مشهود است.

«حالا دیگر کل ذرات ایران فریاد می‌کنند که باید اوضاع حالیه را یک آن زودتر اصلاح کرد» (ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره سی و ششم: ۲) و حتی «این علمای اسلام که ما دشمن ترقی می‌دانستیم، حال می‌بینیم اولین واعظ ترقی شده‌اند و همه‌جا فریاد می‌کنند که اگر تا امروز از دیگران عقب مانده‌ایم، حال به اقتضای مقدرات این زمان فریضه دین ما است که در جمیع ترقیات عالم از جمیع ملل دنیا پیش بیفتیم!» (ملکم، ۲۵۳۵؛ نمره بیست و ششم: ۱).

ملکم خطاب به حاکمان زر و زور می‌نویسد:

«گذشت آن وقتی که ما شما را ولی‌نعمت خود تصور می‌کردیم و به فریب وعده‌های شما مال و جان و دین و ملت را اسباب آن قسم هرزگی‌های سفیهانه شما قرار می‌دادیم. سیل ظلم‌های شما وزرای خلق ایران و آواز قانون ما را بیدار کرده، حالا خوب می‌بینیم که پروردگار رحیم ما را از برای عبودیت امثال شما نیافریده است» (ملکم، ۲۵۳۵: ۲).

ملکم از قرار گرفتن «غرب» در جایگاه دال برتر گفتمانی نو و تغییر ایدئولوژی‌ها خبر می‌دهد.

او مدعی می‌شود اگرچه به دلیل بی‌دانشی حکام بی‌کفایت مستبد قاجار تدابیر پاک‌ی که محرک ترقی دنیا و از هر جهت مطابق اسلام و بلکه حاصل اسلام بود، نزد خلق به‌عنوان اندیشه‌هایی منافی اسلام و مکروه نمایانده شده بودند، اما تحولات فکری و فرهنگی حقیقت آن تدابیر و حقیقت اسلام را آشکار کرده است (ر.ک: ملک، ۱۳۸۹: ۴۹):

«عمال ظلم تا این اواخر ما را به فریب این مضمون مشغول کرده بودند که فقر و ذلت لازمه اسلام و ترقی و شوکت حق کفار است. ضلال این عقیده حال بر ما به‌درستی آشکار شده است» (ملک، ۲۵۳۵؛ نمره بیستم: ۱). «حقیقت اسلام تا امروز در الفاظ حبس بوده، معانی اسلام را بعد از این در عمل تماشا خواهند کرد» (ملک، ۲۵۳۵؛ نمره بیست و ششم: ۴).

ملک فراتر از فضای متلاطم افکار که اطراف ایران را احاطه کرده بود، باور داشت «که عقل و روح ایرانیان بی‌حس نخواهد ماند و عن‌قرب اقدامات مؤثره ظاهر خواهند شد» (ملک، ۲۵۳۵؛ مقدمه: ۱۰). او نیروی گفتمان جدید را با اذعان به «تغیر احوال روزگار ایران» منشأ دگرگونی‌ها و تحولات گوناگون و محرکی برای انقلاب درون مردم و انقلاب جامعه ایرانی قلمداد می‌کرد و در روزگاری که به‌کلی برگشته بود و مردم بیدار شده و آگاه بودند فریاد برآورد که «دیگر با این خلق نمی‌توان گفت هیچ نفهمید، هیچ نظم و هیچ حق و هیچ ترقی نخواهید» (ملک، ۲۵۳۵؛ نمره سی و هفتم: ۲).

به این ترتیب، عموم مردم، «خواه مقرب و خواه مردود»، متفقاً به این تدبیر رسیدند که با انقلابی سرنوشت‌ساز خود را از سختی و از مخاطرات بی‌شمار آن اوضاع خلاص کنند (ر.ک: ملک، ۲۵۳۵؛ نمره بیست و ششم: ۳). جماعت ناامید و سرخورده‌ای که عزت و غرور و اعتبار از دست‌رفته‌شان، چون جراحی چرکین سر باز کرده بود، به امید تسکین آلام خویش و به شوق مبارزه با مفاسد گوناگون و ساختن جامعه‌ای متمدن، طابق النعل بالنعل موازین مدرنیته، بر تن «غیر» جامعه منجی پوشاندند. در این میان، «وضعیت اجتماعی و سیاسی کشور، که در آن فساد دربار و فلاکت عمومی به اوج خود رسیده بود، عامل مهمی بود تا ایرانیان تمدن غرب را سودمندتر و جذاب‌تر ببینند» (میرسپاسی، ۱۳۹۴: ۱۳۱).

نتیجه‌گیری

میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله با تجربه زیسته در فرهنگی غیرخودی، پای «دیگری» ناشناخته و بیگانه و نظام فکری و اصول و مظاهر زندگی «غیر» را به حریم بسته سنت و ایدئولوژی

استبدادمحور ایران کشاند و مرزهای پیشینه‌دار سنت و مذهب را متزلزل کرد. این روشنفکر مردم‌گرای عصر پیشامشروطه، زمینه‌ساز پیوند عناصر غربی با سنت و مذهب در ایران و «برجسته‌سازی» گفتمان غرب و «به‌حاشیه رانده شدن» گفتمان سلطه‌گر و مستبد قاجارها بود. در آثار و نوشته‌های ملکم مفاهیمی چون حقوق شهروندی، رفاه، دموکراسی، آموزش همگانی، استقلال، امنیت و... در راستای هژمونیک شدن آن‌ها به سود برتری یافتن گفتمان «دیگری»، پیرامون دالی مرکزی، یعنی «غرب» مفصل‌بندی شده است. ملکم با ارائه تصویری دور از تدبیر و خردورزی، درمانده و رو به افول و سقوط از «خود»، پرسش از کیستی و هویت را پیش می‌کشد و با برشمردن امتیازات «غیر» و «دیگری» به شیوه‌ای مقایسه‌ای، اجزای یک هویت معتبر و ارزشی را ترسیم می‌کند. «خود» از منظر ملکم، حاکمان و دست‌نشانده‌های آنان و مردمی را شامل می‌شد که در غفلت و محرومیت به سر می‌بردند و در چنگال ایدئولوژی‌های گفتمانی خودرأی و دیکتاتورمنش گرفتار بودند — ملغمه‌ای از ستم‌کننده و ستم‌پذیرنده — در نگاه ملکم، «دیگری»، یعنی اروپا که مظهر مدرنیته غربی، تجدد و ترقی بود. عنصری که به‌زعم ملکم، می‌بایست سهم بزرگی در شاکله هویت ایرانیان می‌یافت.

پی‌نوشت‌ها

۱. «این واژه (Bourgeoisie) بیشتر، در مورد طبقه سرمایه‌دار به‌کار می‌رود که مالک وسایل اساسی تولید است و از استعمار کار دیگران زندگی می‌کند. (...). این واژه همچنین، برای اشاره به شیوه زندگی کسانی به‌کار می‌رود که آرایش و لباس خاصی دارند و به زندگی پرزرق و برق عادت کرده‌اند» (آقابخشی و افشاری راد، ۱۳۷۵: ۴۰).

۲. فردیناند تونیس، «با به‌کار بردن دو مفهوم گماینشافت [Gemeinschaft] و گزلفاشت [Gesellschaft] تمایزی میان زندگی شهری و روستایی قائل می‌شود و آن‌ها را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد. (...). به عقیده تونیس، گماینشافت در شهرهای مدرن دیده نمی‌شود و شهرگرایی پدیدآورنده آن چیزی است که او گزلفاشت می‌نامد» (عضدانلو، ۱۳۹۵: ۵۳۰). او گماینشافت را در معنای اجتماع به‌کار می‌برد و گزلفاشت را نمایانگر جامعه معرفی می‌کند. از نظر این جامعه‌شناس آلمانی، «گماینشافت با پیوندهای نزدیک، صمیمانه و شخصی، علاقه به رفاه همدیگر، همکاری و اعتماد متقابل مشخص می‌شود. ویژگی چنین جمعی، کوچکی آن، بقای روابط سستی در درونش و سرنوشت مشترک اعضای آن است، اما گزلفاشت بر رقابت، نفع شخصی، کارآیی، پیشرفت و تخصص مبتنی است. ویژگی چنین جمعی، بزرگی جامعه و بسط و رجحان روابط عقلانی در آن می‌باشد» (نویدینیا، ۱۳۸۲: ۶۶).

منابع

کتاب‌ها

- آجدانی، لطف‌الله (۱۳۹۶) *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، تهران: نشر اختران.
- آدمیت، فریدون (۱۳۴۰) *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران*، تهران: انتشارات سخن.
- آرنت، هانا (۱۳۹۶) *میان گذشته و آینده*، ترجمه سعید مقدم، تهران: نشر اختران.
- آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو (۱۳۷۵) *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- احمدی، بابک (۱۳۹۲) *ساختار و تأویل متن*، تهران: نشر مرکز.
- ادگار، اندرو و سجویک، پیتر (۱۳۸۷) *مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی*، ترجمه مهرا مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر آگه.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۷۶) *زندگی و اندیشه میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، تهران: نشر نی.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۴) *میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله و نظریه‌پردازی مدرنیته ایرانی*، تهران: انتشارات کویر.
- بارت، رولان (۱۳۹۴) *سخن عاشق*، ترجمه پیام یزدانجو، تهران: مرکز.
- بوبر، مارتین (۱۳۸۰) *من و تو*، ترجمه ابوتراب سهراب و الهام عطاردی تهران: نشر فرزانه.
- تودوروف، تزوتان (۱۳۹۶) *منطق گفت‌وگویی میخائیل باختین*، ترجمه داریوش کریمی، تهران: نشر مرکز.
- رشیدیان، عبدالکریم (۱۳۹۳) *فرهنگ پسامدرن*، تهران: نشر نی.
- سارتر، ژان پل (۱۳۵۸) *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر*، ترجمه مصطفی رحیمی، تهران: مروارید.
- عضدانلو، حمید (۱۳۹۵) *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه‌شناسی*، تهران: نشر نی.
- فروم، اریک (۱۳۹۳) *فراسوی زنجیرهای پندار*، ترجمه بهزاد برکت، تهران: مروارید.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۵۷) *تاریخ بیداری ایرانیان*، به اهتمام علی‌اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۹۳) *تجدد و تشخیص: جامعه و هویت شخصی در عصر جدید*، ترجمه تاصر موفقیان، تهران: نشر نی.

مورن، ادگار. (۱۳۸۴) *هویت انسانی*، ترجمه امیر نیکپی و فائزه محمدی، تهران: انتشارات قصیده‌سرا.

میرزا ملکم‌خان (۱۳۸۱) *رساله‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، گردآوری و مقدمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.

میرزا ملکم‌خان (۱۳۸۹) *نامه‌های میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله*، به اهتمام علی‌اصغر حقدار، تهران: نشر چشمه.

میرزا ملکم‌خان (۲۵۳۵) *روزنامه قانون*، به کوشش هما ناطق، تهران: انتشارات امیرکبیر.
میرزا ملکم‌خان (بی‌تا، الف) *کلیات ملکم*، به اهتمام هاشم ربیع‌زاده، تهران: مطبوعه مجلس.
میرزا ملکم‌خان (بی‌تا، ب) *مجموعه آثار میرزا ملکم‌خان*، تدوین و تنظیم محمد محیط‌طباطبایی، تهران: انتشارات علمی.

میرسپاسی، علی (۱۳۹۴) *تأملی در مدرنیته ایرانی: بحثی درباره گفتمان‌های روشنفکری و سیاست مدرنیزاسیون در ایران*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: نشر ثالث.

مقالات

اباذری، یوسف علی، بهیان، شاپور. (۱۳۸۶). در مصاف با دیگری؛ بازخوانی سه رمان فارسی در پرتو گفتمان غربزدگی. *انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، ۳(۱۰)، ۱۳۰-۹۹.
جدیدی، حمیدرضا. (۱۳۸۹). بازتاب وقایع مشروطه بر شعر ایرج میرزا. *تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، ۲(۶)، ۹۶-۷۵.

جمالزاده، ناصر و منتظری، مصطفی. (۱۳۹۰). بررسی دکترین سیاسی - فرهنگی میرزا ملکم‌خان ناظم‌الدوله. *مطالعات سیاسی*، ۴(۱۳)، ۱۹۲-۱۶۳.

خلخال، سیدمحمی‌الدین، پوزش، محمد. (۱۳۹۵). بررسی جریان‌های فکری عصر مشروطه. *تاریخنامه خوارزمی*، ۴، ۱۱۷-۹۲.

دیلمی‌معزی، امین، ابوالحسن شیرازی، حبیب‌الله، جلالی، کاظم، سجادی، سیدفرهاد. (۱۳۹۶). غرب و مدرنیته از منظر میرزا ملکم‌خان. *پژوهشنامه تاریخ*، ۱۲(۴۷)، ۱۴۰-۱۲۷.

سرایبی، حسن، هاشم‌زهی، نوروز، (۱۳۸۱). شرایط اجتماعی و گفتمان روشنفکری در آستانه انقلاب مشروطه. *جامعه‌شناسی ایران*، ۴(۳)، ۱۱۴-۸۱.

عبابفها، محمد. (۱۳۸۵). سه رویکرد به مشروطیت. *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، (۲۳۰-۲۲۷)، ۹۷-۹۰.

غفاری، مسعود، رادمرد، محمد. (۱۳۹۳). بررسی تطبیقی تحول میرزا ملکم خان ناظم الدوله و دکتر علی شریعتی. *علوم سیاسی*، ۱۰(۳۷)، ۹۳-۶۲.

نوبدینیا، منیژه. (۱۳۸۲). درآمدی بر امنیت اجتماعی. *مطالعات راهبردی*، ۶(۱۹)، ۷۶-۵۵.

References

Books

Adimit, Fereydoun (1961) *Freedom Thought and Introduction to Iran's Constitutional Movement*, Tehran: Sokhn Publications.

Aghabakhshi, Ali and Afsharirad, Mino (1996) *Political Science Culture*, Tehran: Iran Scientific Information and Documents Center.

Ahmadi, Babak (2012) *Structure and interpretation of the text*, Tehran: Central Publishing.

Ajodani, Lotfollah (2016) *Iran's intellectuals in the era of constitutionalism*, Tehran: Akhtaran publishing house.

Arendt, Hana (2016) *between the past and the future*, translated by Saeed Moghadam, Tehran: Akhtaran Publishing House.

Aseel, Hojatullah (1997) *The life and thought of Mirza Malek Khan Nazim al-Doulah*, Tehran: Ney Publishing.

Aseel, Hojatullah (2005) *Mirza Malkam Khan Nazim-ud-Doulah and the theorizing of Iranian modernity*, Tehran: Kavir Publications.

Azdanlou, Hamid (2015) *Getting to know the basic concepts of sociology*, Tehran: Ney Publishing.

Barrett, Rolan (2014) *Sokhon Asheg, translation of Payam Yazdanjo*, Tehran: Center.

Buber, Martin (2001) *Me and You*, translated by Abu Torab Sohrab and Elham Atardi Tehran: Farzan Publishing.

Edgar, Andrew and Sedgwick, Peter (2008) *Basic Concepts of Cultural Theory*, translated by Mehran Mohajer and Mohammad Naboi, Tehran: Age Publishing.

Fromm, Eric (2013) *Beyond imaginary chains*, translated by Behzad Barkat, Tehran: Marwarid.

Giddens, Anthony (2013) *Modernity and Identity: Society and Personal Identity in the New Age*, translated by Taser Moafaqian, Tehran: Nei Publishing.

Kermani, Nazim-ul-Islam (1978) *History of Iranian Awakening*, by Ali Akbar Saeedi Sirjani, Tehran: Farhang Iran Foundation Publications.

Mirsepasi, Ali (2014) *A Reflection on Iranian Modernity: A Discussion on Intellectual Discourses and Modernization Policy in Iran*, translated by Jalal Tavaklian, Tehran: Third Edition.

Mirza Malekm Khan (2535) *law newspaper*, by Homa Natiq, Tehran: Amir Kabir Publications.

Mirza Malkam Khan (2002) *The treatises of Mirza Malkam Khan Nazem al-Doulah*, compiled and introduced by Hojatullah Aseel, Tehran: Nei Publishing.

Mirza Malkam Khan (2010) *The letters of Mirza Malkam Khan Nazim al-Douleh*, edited by Ali Asghar Haqdar, Tehran: Cheshme Publishing House.

Mirza Malkam Khan (No date, B) *Collection of Mirza Malkam Khan's works*, edited and edited by Mohammad Mohit Tabatabai, Tehran: Scientific Publications.

Mirza Malkam Khan (No date, A) *Malikat Malkam*, by Hashem Rabizadeh, Tehran: Majlis Press.

Moran, Edgar. (2005) *Human Identity*, translated by Amir Nikpi and Faiza Mohammadi, Tehran: Qaseidasara Publications.

Rashidian, Abdul Karim (2014) *Postmodern Culture*, Tehran: Ney Publishing.

Sartre, Jean-Paul (1979) *Existentialism and Human Originality*, translated by Mustafa Rahimi, Tehran: Marwarid.

Todorov, Tzutan (2016) *Mikhail Bakhtin's Dialogue Logic*, translated by Dariush Karimi, Tehran: Nahr-e-Karzan.

Articles

Ababafha, M. (2006). Three approaches to constitutionalism. *Political-Economic Information*, (227-230), 90-97.

Abazari, Y., Behian, S. (2008). Confronting the Other: A reading of three Persian novels in light of the Westoxification discourse. *Cultural Studies & Communication*, 3(10), 99-131.

Deylami moezi, A., Abu Hasan Shirazi, H., j, K., S, F. (2017). West and modernity in terms of Mirza Malkam Khan. *Journal of History*, 12(47), 127-140.

Ghaffari, M., Radmard, M. (2015). A Comparative Analysis of Reformism in Mirza Malkam Khan and Ali Shariati's Thought. *Research Letter of Political Science*, 10(1), 63-93.

Jadidi, H. R. (2011). Constitutional events reflections on poetry of Iraj Mirza. *Interpretation and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda)*, 2(6), 75-96.

Jamalzadeh, N, Montazeri, M. (2010). Studying the political-cultural doctrine of Mirza Malek Khan Nazim-ud-Doleh. *Political Studies*, 4(13), 163-192.

Khalkhali, S. M., Pozesh, M. (2015). Investigating the intellectual currents of the constitutional era. *History of Khwarazmi*, 4, 92-117.

Navidniya, M. (2003). An income on social security. *Strategic studies*, 6(19), 55-76.

Saraei, H, Hashemzahi, N. (1381). Social conditions and intellectual discourse on the threshold of the constitutional revolution. *Iranian Sociology*, 4(3), 81-114.

Investigating the issue of "self" and "other" in the works of Mirza Malkum Fateme Kovashi¹, Dr. Ahmed Khatami², Dr. Farhad Tahmasabi³

Abstract

Iranian society in the Qajar era, on the verge of the constitution was under the tyrannical state and was an oppressed society, and the confrontation with the West – the civilized and powerful “other”, he revealed the depth of backwardness and disorder of this country and he reflected the ignorant and unconscious “self” of Iranians in front of their eyes. With his works and articles, Mirza Malkum Khan the intellectual of pre-constitutional period, had a great contribution in stimulating and turning people's thoughts to the “other” and passing through himself. He tried to revive the dying society of Iran by laying the groundwork for changing Qajar discourse and establishing the discourse of democracy. The main question of this article is how “self” and “other” has been reflected in Malkum's writings and the effect of his approach on the formation of Iranian cultural identity. The present study shows that by adopting political mechanisms while exposing the internal situation of the country and explicitly criticizing the current situation, Malkum also tries to marginalize and eliminate the long-standing monarchy discourse in Iran to highlight the European discourse and promoting and developing position “the other” to deals with the West and the culture and manifestations of Western civilization, and the efforts of his works are engaged in establishing a liberal, law-abiding discourse through self-elimination and acceptance of “other”. In this research, “self” and “other” from Malkum's point of view are read by studying his collection of works and using the descriptive and analytical-historical methods.

Keywords: Nineteenth century, Qajar era, Malkum, self, other.

¹ . PhD student, Department of Persian Language and Literature, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. f.kavashi2020@gmail

² . Professor of the Department of Persian Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding author) a_khatami@sbu.ac.ir

³ . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Islamshahr Branch, Islamic Azad University, Islamshahr, Iran. farhad.tahmasabi@yahoo.com

